

ابن سینا مردی برتر از عصر خویش

بوسیله دکتر محمد باقر

دکتر محمود نجم آبادی
رئیس بخش تحقیقات تاریخی طبی و بهداشتی
دانشکده بهداشت دانشگاه تهران

به فرهنگ و زبان خود توجهی خاص داشته اند بنابراین گرایش به زبان اصلی و مادری برای ایرانیان امری بسیار طبیعی بود. به هر حال قریب یک قرن پس از این نهضت ابن سینا وارث فرهنگی غنی بود که توانست بر آن نیز بیفزاید.

در این مقاله متذکر میگردم که در این نهضت علاوه بر ابن سینا دانشمندان دیگر ایرانی بمانند موفق الدین ابو منصور علی الهروی صاحب کتاب «الابنیه عن حقائق الادویه» و ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری صاحب کتاب «هدایته المتعلمین» و ابوریحان بیرونی وعده ای دیگر نیز سهمی بسزا داشتند.

آنچه که در این مقاله مورد نظر است واژه هائی میباشد که ابن سینا در آثار خود آورده، که تعدادی از آنها را برای مزید اطلاع خوانندگان «هنر و مردم» متذکر میگردم و قبل از آنکه به این مطلب بپردازم لازم است اشاره کنم که: «بهموجب روایات و کتاب سرگذشت، ابن سینا طی سه سال جمیع کتب موجود در لغت را مطالعه و کتابی بنام «لسان العرب» تصنیف کرد و متأسفانه هنوز آنرا مرتب نکرده بود که وفات یافت.

بیان مطالب بالا از آن نظر است که نیرو و استعداد کم نظیر ابن سینا در علم لغت دانسته شود. از آن گذشته تعدادی از واژه هائی که شیخ در مؤلفات خود آورده مقتبس از کتب پارسی دانشمندان قبل و یادوران خود میباشد ولی بحق باید گفت شیخ نبوغ کم نظیر از خود نشان داده و در حقیقت باید شیخ را یکی از بنیان گزاران فرهنگستان ایران دانست.

اینک به ذکر لغات و واژه های طبی و علمی که ابن سینا به پارسی برگردانده و در مؤلفات پارسی خود آنها را استعمال کرده است با توجه بدانکه تعدادی از آنها قبل از شیخ بوده و یا

درباره ادب پارسی شیخ از خود واژه هائی بیادگار گذارده که موضوع بسیار جالب و مهمی است. واژه هائی که شیخ در مؤلفات و مصنفات خود آورده در اغلب رشته های علوم میباشد.

مقداری از آنها قبل از شیخ بوده و مقداری را شیخ آورده است.

برای این جانب که طبیب هستم موضوع، بیشتر از جنبه طبی اهمیت دارد اما چون مطالعه واژه ها در سایر علوم نیز باطب رابطه خواهد داشت، در این مقاله تا آنجا که مقدور و میسر است واژه هائی مأخوذ از مصنفات و مؤلفات شیخ را از نظر خوانندگان مجله می گذرانم.

اما قبل از بیان مطلب توجه خوانندگان ارجمند را به چند نکته مهم معطوف میدارم و آن اینکه: شعر پارسی از آغاز قرن سوم هجری قمری، زبان دل ایرانی بود و کتب و آثار چندی از این عهد بیادگار مانده است. علت تألیف کتب پارسی اول بواسطه توجه عامه مردم بود و آنکه طبقات بالا و متوسط از زبان عربی چندان بهره کامل نداشتند به جز آنچه مربوط به فرائض دین می شد.

دوم آنکه غالب شاهان، امراء و حکام ایرانی از زبان عربی آگاهی کامل نداشتند و بیشتر مایل بودند که دانشمندان به زبان فارسی برای آنان کتاب بنویسند.

غیر از نکات بالا دلایل دیگر نیز وجود دارد که رغبت عامه آنچنان به زبان پارسی بود که در این باب بسیار متعصب و همچنین بسیار کوشا و جاهد بوده و همین امر که غلة العلل تألیف و تصنیف کتب و رواج ادب و لغت پارسی بوده، باعث احیاء و رواج زبان پارسی شده است، مضافاً بدانکه ایرانیان،

آنکه شیخ معادل‌هایی برای آنها تهیه کرده است میپردازم :

آرامش (= سکون = بیحرکتی)
 آرمیدن (= ساکن بودن = بی حرکت بودن)
 آرمیده (= ساکن = بی حرکت)
 استواری (= استحکام)
 آمیختن (= اختلاط و امتزاج و ترکیب)
 آمیزش (= ترکیب)
 آمیزش دیگرگونه (= قسمتی دیگر از مزاج)
 اندام (= عضو)
 اندریابی (= ادراک)
 اندریافتن (= ادراک کردن)
 اندریافت (= ادراک)
 اندریافته (= مدرک)
 اندیشه (= نگر = قوه اندیشنده = قوه متفکره)
 باریک (= دقیق)
 بازدارنده (= مانع)
 بازگیر (= مانع)
 بالشی (= نمو)
 بالشیده (= منمیه) (قوه بالشی = قوه منمیه)
 بهخود کشیدن (= جذب) (قوه بهخود کشی = قوه جاذبه)
 برخیزد و بجنبد (= بلند شود و حرکت کند یا پر شود و بالا آید)
 برسو (= عالی = سخت فوقانی)
 برشدن (= صعود)
 برنایان (= جوانان)
 بریدن خطی خطی را (= تقاطع دو خط)
 برید نگاه دو خط (= تقاطع دو خط)
 بساوا (= لامسه)
 بستناکی (= انجماد)
 سر باز زند (= از سر گیرد = معاودت کند)
 بشتاب (= سرعت)
 شاید (= ممکن است)
 بلغم چند (= بلغم چه مقدار)
 بمیانجی شریانها (= بتوسط شریانها)
 بویا (= شامه)
 بوشاسب (= خواب = رویا)
 بهره بهره (= کم کم = تدریجاً)
 سهم اندرشدن اجسام (= تداخل)
 بهم در آمدن (= انقباض)
 بیاساید (= استراحت کند)
 بیرون آوردن (= استخراج = استنباط)

بیك زخم (= بهيك ضربت = يك دفعه)

بی گستگی (= لاینقطع)

بینائی (= باصره)

پالایش (= تحلیل و تجزیه = تحلیل = به تحلیل رفتن)

پالودن (= صاف کردن)

پختن میوه (= رسیدن میوه)

پذیرا (= قابل)

پذیرفتن (= پذیرفتن = قبول)

پسر گر (= مولد و موجد پسر)

پهنا (= عرض)

پهن ناخن (= عریض الاظفار)

پیران (= شیوخ)

پیغوله (= زاویه)

پیوستگی (= اتصال)

پیوستن (= اتصال = الحاق = ملحق کردن)

پیوند (= اتصال)

پیونداز (= متصل کننده = ربط دهنده)

پیونداند (= متصل کند = ربط دهد)

پیوند پذیر (= قابل اتصال)

پیوند پذیرفتن (= قبول اتصال)

تن (= جسم = بدن = جسد)

تننگ (= نرم و باریک)

تنومند (= جسمانی)

تنومندی (= جسمانیت)

جان (= نفس = روح [روح نجاری])

جان سخن گویا (= نفس ناطقه)

جانور گویا (= حیوان ناطق)

جای (= مکان = حیز)

جنبانی (= قوه = حرکت)

جنبانیدن (= حرکت دادن = تحریک)

جنبش ازرات (= حرکت مستقیم)

جنبش پذیر (= قابل حرکت)

جنبش پذیرفتن (= قبول حرکت)

جنبش پذیری (= قابلیت حرکت)

جنبش جایگاهی (= حرکت مکانی)

جنبنده (= متحرك)

جنبنده بخواست (= متحرك بالاراده)

جوان (= شاب)

چشا (= ذائقه)

چگونگی (= کیفیت)

چندان (= قدر = اندازه)

علم رگ (= علم نبض = رگ‌شناسی)
 فروسو (= سخت = جهت سفلی در برابر علوی)
 فرو شدن (= انحطاط = سقوط)
 فسریدن (= منجمدشدن)
 قوت اندریابا (= قوه متصوره)
 قوت اندریابنده (= قوه مدرکه)
 قوه اندیشنده (= قوه متفکره)
 قوت بالشرده (= قوه منمیه)
 قوه بخودکش (= قوه جاذبه)
 قوت جنبای وقوت جنبش (= قوه محرکه ، قوه حرکت)
 قوت داننده (= قوه عاقله)
 قوت زایشده (= قوه مولده)
 قوه صورتگر (= قوه مصوره)
 قوت کنا (= قوه محرکه ، قوه فاعله)
 قوه یادداشت (= حافظه ، ذاکره)
 کپه حجامان (= شاخ و شیشه و کدوی خونگیران)
 کرانه (= کنار = طرف = حاشیه)
 کشیدن سودمند (= جلب نفع)
 کناره‌های بیرونین (= سطح خارجی)
 کوشاسب (= خواب = رؤیا = احلام = اختلام)
 کیفیتهای بسودنی (= کیفیات لمسی)
 گداخته (= مایع و روان در برابر جامد)
 گرایستن (= میل کردن = متمایل شدن)
 گرفتن (= فرض کردن)
 گرمی طبیعی (= حرارت طبیعی)
 گرمی ناطبعی (= حرارت غیرطبیعی)
 گستردن (= انبساط)
 گسلیده (= منقطع)
 گونها (= اقسام)
 گوهر (= جوهر)
 گوهر روینده (= جوهر نامی ، نبات)
 گوهر شناسانده بحس (= حیوان)
 مادگان (= اناث)
 مانندگی (= شباهت = تشبیه)
 مانند شدن (= شبیه چیزی شدن = ازجنس چیزی شدن)
 معتدلتر آمیزش (= معتدلتر مزاجی)
 مفاکا (= عمق)
 مفاکی (= گودی)
 میانجی (= واسطه)
 میانگین (= واسطه = متوسط)
 ناپذیرا (= غیرقابل)

چندی (= کمیت)
 چهارسو (= مربع)
 چه چیزی (= ماهیت)
 خایه (= خصیه)
 خواست (= اراده)
 خوشی (= لذت)
 درازا (= طول)
 درمسنک (= به وزن يك درم)
 دریابنده (= ادراک‌کننده)
 دم‌زین (= نفس کشیدن)
 دوچندان ، دوچند (= دومقابل = دو برابر)
 دور کردن زیان (= دفع ضرر)
 دو زاویه هم پهلو (= دو زاویه مجاور)
 دوزخمی (= ذوالقرعتین)
 دیدار (= رؤیت)
 دیداری (= مرئی = ظاهر)
 دیرجنب (= بطی‌الحركة)
 راست (= مستقیم)
 رگ (= نبض)
 روان (= نفس = نفس ناطقه مردم)
 روشن سرشتی (= منور الفطره بودن)
 رهایش (= دفع = خلاص)
 زایش (= تولید)
 زایشده (= مولده)
 زیرسو (= علوی در برابر سفلی)
 زفر زبرین (= فك اعلى)
 زود جنب (= سریع‌الحركة)
 زیان (= ضرر)
 زیانش نکند (= ضررش نرساند)
 زیانکار (= مضر)
 سازوار (= متناسب)
 ستبرا (= ضخامت)
 سختی پوست (= صلاحت پوست و جلد)
 سربسر (= برابر)
 سردی طبیعی (= برودت طبیعی)
 سرشت (= خلقت = طینت)
 سست زخم (= سست قرحه = سست ضربه)
 شاید (= ممکن است)
 شمار (= عدد) ، شش (= ریه)
 شنوا (= سامعه)
 علم آب (= علم تفسره = علم بول = علم پیش آب)

ناپذیرائی (= عدم قبول)

نادیداری (= باطنی)

نبض (= رگ)

نبض آهویی (= نبض غزالی)

نبض ارکی (= نبض منشاری)

نبض افتاده (= نبض منخض)

نبض باریک (= نبض دقیق)

نبض بلند (= نبض مشرف ، شاق)

نبض پر (= نبض ممتلی)

نبض پهن (= نبض عریض)

نبض تنگ (= نبض ضیق)

نبض تهی (= نبض خالی)

نبض تیز (= نبض سریع)

نبض جوالدوزی (= نبض مسلی)

نبض خرد (= نبض صغیر)

نبض درنگی (= نبض بطئی)

نبض دمام (= نبض متواتر)

نبض دم موسی (= نبض ذنب الفار)

نبض ستر (= نبض غلیظ)

نبض سخت (= نبض صلب)

نبض سرد (= نبض بارد)

نبض گرم (= نبض حار)

نبض گسته (= نبض متفاوت)

نبض لرزنده (= نبض متشنج)

نبض مورچگی (= نبض نملی)

نبض نرم (= نبض لین)

نبض هموار (= نبض مستوفی)

نران (= ذکور)

نگرش (= نظر ، ملاحظه)

نهاد (= وضع و هیئت)

نهادن (= فرض کردن)

وراسان (به بريك طرز و يك روش بلکه به طرزها

و روشهای مختلف)

هرآینگی (= واجب و ضروری)

هرچون که بود (= کیف ماکان)

همسایگی جسمی جسم دیگررا (= مجاورت دو جسم)

هموار (= همسطح)

همواری (= مسطح بودن)

یادداشتن (= حفظ = به خاطر داشتن)

یکسان (= يك طرز و يك روش)

بطور خلاصه باملاحظه واژه‌های مذکور در بالا چنین

نتیجه گرفته میشود که :

اول آنکه ابن سینا شخصاً لغت‌سازی کرده و لغاتی که استعمال کرده اغلب از خود اوست و باضافه به اصطلاحات زبان عربی نیز خدمت کرده است .

دوم آنکه در آثار فارسی شیخ چنانکه از دانش‌نامه علایی برمیآید تعداد لغاتی که قبل از زمان وی متداول بود و آنها را طبق عادت در آثار خود آورده است .

سوم آنکه لغاتی که در میان دانشمندان و شعراء متداول بوده شیخ و بیرونی آنها را آورده‌اند .

چهارم آنکه لغات و ترکیباتی که ابن سینا مستقلاً آنها را برای نخستین بار در آثار خود آورده در کتابهای مؤلفان سابق دیده نشده است .

مطلب بالارا نمی‌توان به این آسانی از آن گذشت ، بلکه بحثی است که باید در آن دقت بسیار به عمل آورد تا حق مطلب ادا گردد . در این باب بهمین مختصر قناعت شد و برای اطلاع خوانندگان «هنر و مردم» توضیحاً اضافه می‌کنم که برای آگاهی بیشتر لطفاً به مجلدات لغت‌نامه دهخدا (مخصوصاً در کلمه ابن سینا) و مجلدات جشن‌نامه ابن سینا و پورسینا تألیف مرحوم سعید نفیسی و رساله رگ‌شناسی شیخ که توسط استاد محمد مشکوة چاپ شده و سایر آثار شیخ مراجعه فرمائید .

این بود مجملی از مفصل ، که يك طبیب میتواند واژه‌هائی طبی و علمی از آثار و مؤلفات شیخ تهیه کند و به نظر خوانندگان ارجمند برساند . خواهشمند است اگر سهو و لغزشی شده است بنده ناچیز را مطلع فرمایند .